



۲۰۱۵/۰۸/۱۹

محمد ولی آریا

ملت کیست، ملیت چیست، و تأکید بر ملیت افغانی، چرا؟

در صحبت گذشته «پافشاری بر هویت ملی»، ما از یک مجال کوتاه، برای یک بحث عمیق سیاسی و اجتماعی استفاده کردیم، و صرف به ذکر شاخص ها در کشف نیت مکتوم، و یا به گفته شاعر بیدار و گرانقدر افغان، آقای تیمور شاه تیموری «حاشیه رفتن های رسوا» که در مافی الضمیر طراحان و رهروان کتمان هویت ملی می جوشد، پرداختیم و ضرورت تأکید بر هویت ملی را به مثابه وسیله تحکیم بقای ملی باز گفتیم.

اما به تبصره ای بر خوردیم که ظاهراً در تردید گفتار ماست؛ اما اگر به دقت دیده شود، گاهی بر شاخ احساس و گاهی به طاق منطق می پرد، ولی در هیچ جای استنادی نمی یابد که صرف نظر از موضع گیری سطحی شان در دفاع از وطن پرستی در گذشته، اکنون پیوند ملی و هویت ملی را چون احساس عاشقانه نا پیدائی تصور کرده اند که در قلب شان مخفی است؛ مگر با زبان اقرار نمی کنند.

چه از ملت، هویت ملی و حقوق ملی حرف می زنند، مگر از بازگویی نام این ملت، ابا دارند. از تذکره تابعیت به مثابه سندی در کسب مزایای حقوقی در داخل کشور نام می برند؛ اما وجایب و الزامات ملی را بر اساس همان سند، کتمان می کنند.

تذکره تابعیت را یک سند تبعه بودن و معتبر در داخل کشور قلمداد می کنند؛ اما اما نمی خواهند بگویند، که این تبعه کشور، کیست و چه هویت و نامی دارد.

بالاخره، به خاطر تنزیل هویت ملی در سطح تذکره و پاسپورت و امثالهم می خواهند، وطندوستان و ملت خواهان را با مثال تعاملات جهان غرب، اغفال کنند؛ غافل از آنکه ما از کشوری و ملتی صحبت می کنیم که در آتش نیت وحدت شکنانه عناصر قدرت پرست و منفعت جوی داخلی، در تبنانی اهداف بیگانگان مغرض، شعله ور است. کشور و ملتی که دست های نیرومندی بر گلولی هویت ملی، تمامیت ارضی، حاکمیت سیاسی، ارزش ها و مقدسات، حیثیت، و اقتصاد وی، او را در تقلا مرگ و زندگی انداخته است.

این جواب بسیار ساده ایست به کسانی که می خواهند، داعیه حفظ و دفاع از هویت ملی را در چنین شرایط و در چنان کشوری، بازی با کلمات قلمداد کنند.

اما باز هم از آنها ممنون هستیم که این مجال را فراهم کردند تا بتوانیم این بحث را به سطح نسبتاً اصولی تر ببریم، و از آنجا که آرزو نداریم یک صحبت جدی را بر پای یک منطق سرگردان، بریزیم، لذا از هموطنان می خواهیم جواب نکات مورد نظر مبصر را در محتوای بحث ما جست و جو کنند.

ملت کیست؟:

ملت، تداوم تاریخی یک اجتماع انسانی است که حاکمیت ساحوی، وجدان و تجارب مشترک تاریخی، احساسات جمعی، هویت مشترک، منافع و روابط اقتصادی و اشتراک فرهنگی یک کتله انسانی را تجسم می بخشد. ملت، محصول تراکم عوامل متعدد عینی و ذهنی است، و تا زمانیکه کلیه و یا بخش عمده این عوامل، متبلور نشده اند، یک ملت تشکل نمی یابد.

عامل تاریخی: عبارت از تداوم یک پیوند مشترک در طول زمان است که مردمانی را سرنوشت همگون می بخشد.

حاکمیت ساحوی: به یک کتله انسانی حس مالکیت او را بر ساحه زیست وی تضمین می کند.

وجدان مشترک: یک معیار قضاوت جمعی و مشترک، در هم سوئی حیات همگانی اعطا می کند.

تجارب مشترک: اجتماع انسانی را، آگاهی های همگون و هم سان می دهد.

هویت مشترک: عامل عمده برای شناخت توده های انسانی در یک پیکره ملی، به مثابه حلقه ای در زنجیر جهانی می باشد.

احساسات مشترک: هم عامل و هم نتیجه علائق مردمان در داخل یک مجمع است که پیوند های آنان را استحکام و مداومت می بخشد.

منافع مشترک و روابط اقتصادی: عامل عمده و اساسی ای در تحکیم علائق ذات البینی از یکطرف و وسیله مؤثری در تسهیل خدمات و توزیع عواید، در حدود ارضی می باشد.

فرهنگ مشترک: که از یکسو وابستگی های خانوادگی و قومی و محلی را در یک وسعت منطقی تسعید و ملایم می کند، از سوی دیگر یک ارزش فرهنگی مشترک را فراهم می نماید تا انسان ها در ضمن آنکه خود نگری های تنگ خویشان را در یک وسعت ملی رها می کنند و واجد یک وجه مشترک دیگر می گردند، ارزش والا تری را ارج می گذارند و یک افق وسیع تر را نظر می کنند.

اینها همه عواملی است که پیکره یک ملت را می سازد؛ اما هنوز این ملت شناسائی نشده است، و تا زمانیکه این ملت یک هویت ملی نیافته است، یک مجمع نا شناخته است. زمانیکه این ملت با تجمع عوامل بالا، یک هویت مشخص می یابد، آنگاه یک ملت مشخص عرض وجود می کند، همچنانیکه یک فرد زمانی که تولد می یابد و حایز تمام اندامواره خود، چون سر و دست و پا و بدن است، اما تا وقتی که به او یک هویت مشخص در قالب یک نام، اعطا نشده است، او قابل شناسائی و تفکیک از دیگر انسان ها نیست؛ اما تنها تفکیک وی از سایرین مطرح نیست، بلکه این هویت مشخص، به او شخصیت منحصر به فرد می دهد، موجودیت او را در ماضی، حال و مستقبل به اثبات می رساند، دستاورد های او را به نامش، شناسائی می کند، شناخت او را تسهیل می نماید، و زمینه ارزیابی این دستاوردها را مساعد می گرداند.

در همین جاست که پای منطق کسانی که اشتباهاً فکر می کنند که هویت ملی، صرف یک کلمه است که از چند حرف تشکیل شده است و این چند حرف نمی تواند ممثل و یا مکمل یک ملت باشد، می لنگد. البته با حفظ این که چنین تصویری، بی مهابا و اشتباه گونه باشد؛ اما اگر چنین تحلیلی از هدفی به خاطر تضعیف هویت ملی یک ملت، و عدم وفاداری به آن، سر چشمه گرفته باشد، در آنصورت، چنین طرحی یک خبط ملی است، بخصوص اگر کسانی همه امتیازات ملی را قبضه کرده باشند؛ اما هیچ الزام و یا وجبیه ملی ای را نپذیرند که در آنصورت تنها خبط ملی موضوع بحث نیست، بلکه یک خصومت ضد ملی مطرح می شود.

لذا باید تفهیم کرد که کلمه «**افغان**»، منحیث هویت ملی افغان ها، صرفاً یک کلمه نیست، بلکه مفهومی است، از یک کتله مشخص، در یک سرزمین معلوم، با تاریخ، فرهنگ، منافع، حقوق، و جایب و علائق به خصوص.

این مفهوم است که به ملت افغانستان، ملیت افغانی می دهد که نه تنها بازگوینده یک ملت در مجموع است، بلکه حتی به فرد فرد این ملت، شناخت، حیثیت و اتکاء می بخشد.

این کلمه «**افغان**» است که بنیاد وحدت ملی را در افغانستان می سازد، و این وحدت ملی، همبستگی همه اقوام و اقشار مردم افغانستان، در داخل «**ملیت افغانی**» است.

کلمه **افغان** امروز، سنگ تهداب ملیت افغانی، ملت سراسری افغانستان است، به همان سان که دیروز کلمات آریانا و خراسان بود، و این سنگ بنای وحدت ملی است که دیوار ملیت افغانی بر آن بنا شده است، و هرگاه این سنگ تهداب، یا به قصد و یا به خطا لغزنده می شود، دیگر استناد و بقای این دیوار، زیر سؤال می رود و فروریزی بنیاد وحدت ملی آغاز می گردد.

بی هویتی و بی شناختی، الا در مفاهیم فلسفی، معادل نابودی است که شعر زیبای آقای تیموری آنرا با تمام منطق و قوت کلام بیان کرده است «**گر نه ای افغان بگو پس کیستی**»

می گویند عدم تذکار یک کلمه «**افغان**» چگونه باعث تخریب بقای ملی می شود؟ اما نمی گویند که این کلمه بازگوینده چیست؟

اینجا ما با یک کلمه معمولی، چون هزاران کلمه دیگر مواجه نیستیم، بلکه ما با یکی از کلمات حیاتی انسان ها، چون آزادی، عدالت، حق، هویت و غیره رو برو هستیم، که اینها صرف کلمات بی مقدار نیستند، اگر این کلمات را از قاموس انسان بیرون بکشید، انسانیت باقی نمی ماند. چنین استدلالی بدان می ماند که شخصی، فرد دیگری را با خریطه ای زد، و آن شخص زخم عمیقی برداشت، در محکمه، ضارب ادعا کرد که صرفاً او را با یک خریطه تکه ای زده است، و این کار هیچ نیت و قصد وخیم او را بازگو نمی کند.

مضروب در جواب گفت: درست است که مرا با خریطه تکه ای زده ای، اما نگفتی که در درون خریطه، چه چیزی را پنهان کرده بودی.

بلی با عدم تذکار یک کلمه، ملتی مصدوم نمی شود، ولی باید پرسید که در درون آن کلمه چه نهفته است، و لجاجت بر کتمان آن برای چیست.

میگویند: «یکی از عوامل پیوند ملی آنست که یک فرد تا کدام اندازه ای خود را جز یک ملت می داند و تا زمانیکه این احساس در قلب و دماغ هر فرد قوام نیابد، منسوبیت به یک ملت واحد را نمی توان در چهارچوب احساسات خشک، آنهم در جوف یک کلمه خلاصه کرد».

ما قبول می کنیم که احساسات و پیوند و محبت ملی، بالاتر از تذکره تابعیت است، و هر انسان با وجدان و آگاه و مردم دوست، بایست قلباً به آن منعمک باشد؛ در غیر آن منسوبیت ملی نه یک «احساسات خشک» بلکه یک پیوند خشک و ریائی خواهد بود. اما سؤال اساسی آنست که این احساس قلبی چگونه و در نزد چه کسانی باید پرورده شود؟

این احساس در نزد کسانی پرورده می شود که از یک وجدان و قضاوت انسانی برخوردار اند و می دانند که در یک سرزمین معلوم به دنیا آمده اند، از آب و هوا و نعمات همان سر زمین پرورش یافته اند، با مردمان همان سرزمین سازش داشته اند، با زبان همان ملت حرف می زنند، در ارزشهای همان ملت رشد کرده اند، در مقدسات همان ملت پناه بسته اند، در میان همان ملت هیچگاه احساس بیگانگی و غربت نکرده اند، از نعمات معنوی آن، به قیمت آبله دست و عرق جبین ملت فقیر افغانستان برخوردار شده اند، از برکت خون های ریخته آن ملت، در سرزمین های مرفه جا داده شده اند، و از افتخاراتی که آن ملت آفریده است، سرفراز بوده اند که بالاخره باید در درد های آن ملت خود را شریک بدانند، در ناگواری های ملی محزون و چاره گر باشند، و از پراگندگی و اغتشاش ملی، جلو بگیرند.

بلی انسان هایی بدین اوصاف، به ملت خویش وفادار و از ملت خویش قلباً سپاس گذارند؛

اما دریغ از کسانی که نه تنها از تمام برکات ملی فوق، بیشتر از همه تمتع می برند، حاکمیت سیاسی را اشغال کرده اند، اراضی ملی را غصب نموده اند، ثروت های ملی و منابع طبیعی را متصرف شده اند، اقتصاد کشور را در انحصار خویش گرفته اند، مرجع تمثیل ملت را بازچه قدرت طلبی های خویش ساخته اند، اما بیشتر از هر کسی در پی تخریب بنیاد این ملت هستند.

از درخت این ملت می خورند؛ اما بر پای آن تیشه می زنند تا هیزی برای گرم کردن خویش و آتشی برای خوشنودی بیگانگان بر این خانه بزنند. آیا اینها و یا کسانی که این اعمال را خاک می پوشانند و این جفا های ملی را به قلم خویش خط می زنند، آیا چنین عناصری، قلبی و احساسی دارند، که آنرا برای ملت خویش بسپارند؟

ملیت چیست و هویت ملی کدام است ؟

ما از عناصر سازنده ملت، به ایجاز گفتیم و صرفاً اشاره کردیم که تا زمانیکه این «ملت» حایز یک «هویت ملی» نشده است، نمی تواند یک «ملیت» را معرفی کند، و زمانیکه این ملت، واجد یک هویت ملی در زیر یک «نام مشترک» گشت، آنگاه عنصر ملیت، تجلی می کند.

ملیت، از علایق طبیعی انسان به محیط زیست وی و پیوند او به انسان هم فرهنگ و هم تاریخ و هم بوم و هم سرنوشت او، در حیطه ملت، قوام می یابد. بدین معنی که ملیت از اختلاط دو مضمون وطن و ملت مسجل می گردد.

برای مردم سراسر افغانستان، این هویت ملی در پیکره «ملیت افغانی» شگوفان می گردد. ملیت افغانی به مثابه یک پدیده زنده و جنبنده، ارزش ها و تجارب تأریخی ای را با خود می آورد، آنرا به یک معرفت حیاتی در زمان حال بدل می کند، و به سوی تکامل اجتماعی در آینده می برد.

ملیت در مجموع و «ملیت افغانی» به خصوص حامل وظایفی است که تداوم و بقای یک کتله انسانی را تأمین و تضمین می کند.

ملیت که در اتکاء به هویت ملی، تبارز می نماید، وسیله مؤثر و اساسی ایست که وحدت ملی را تقویت می بخشد. ملیت در مبارزه با اشکال گوناگون استعمار و طرد تسلط مرئی و نامرئی اجانب و بیگانگان، ملت را بسیج میکند. ملیت در دفاع از قلمرو ملی و حراست از منافع و ارزشهای ملی، پا می فشارد.

ملیت افغانی در فرا مرز های خویش بر مبنای حس حریت پسندی اش، چون یک وجدان بیدار، با ملل و کتله های انسانی تحت ستم و استعمار و تجاوز، عمیقاً همدردی و هموائی و یاری می کند.

ملیت در مجادله با استبداد داخلی، بر کسب حقوق و حاکمیت ملی، اصرار می ورزد و مراجع قدرت را در کشور بر صیانت از منافع ملت و ادار می سازد، اقدامات ضد حیثیت و پرستیژ ملی را مانع می شود، و مراکز تمثیل ملت را بر مسیر طرح و تسوید و تصویب قوانین عادلانه ملی، هدایت می نماید.

ملیت در حیطه ملی، حس محبت به ملت، حس همبستگی با هموطن، حس اعتماد به وطندار، حس همدردی با افراد وطن، حس احترام متقابل، و حس مدافعه از هموطن را ترغیب و تحریک می کند، و در خارج از حدود ملی، این خصایل را چون میراث گرانقدر، با خود انتقال می دهد و بر مبنای وطن دوستی و ملت پروری خویش، در حفظ صلح جهانی و دوستی و همکاری متقابل بین المللی و تعاون بشری، می کوشد.

ملیت بر حفظ تاریخ و سنن گرانقدر ملی و رشد و شگوفائی فرهنگی ملی، دلبسته و علاقمند است و آنرا از یک طرف وسیله شناخت و تبارز هویت ملی می داند و از سوی دیگر وسیله تشخیص خویش در خانواده جهانی، می شناسد.

ملیت افغانی، در عقب خویش تجارب تاریخی گران بهائی از نشیب و فرازها دارد که بایست از آن نشیبها بیاموزد، تا تجارب ناگوار آزموده را، باز نیاماید، و فراز تاریخ خویش را چون افقهای دلپذیری، گرامی بدارد و آنها را چون عوامل تحرک و جنبش ملی در حرکت به سوی فردای روشن و مطلوب به خدمت گیرد.

ملیت، به افق وحدت ملی، به مثابه یک هدف اساسی به خاطر تأمین رفاه ملی و تکامل حیات ملت، نگاه می کند.

اینها، افقهای انسانی و مترقی ملیت افغانی هستند که بایست از این زوایا به آن نظاره کرد و آنرا گرامی داشت و در اعتلای هویت ملی و ارتقای ملیت افغانی کوشید و آنرا ارج گذاشت؛ نه آنکه سنگهایی از این تهداب را برداشت، و باز رندانه ادعا کرد که این دیوار با جابجائی این چند سنگ ریزه، نخواهد غلتید.

تأکید بر ملیت افغانی، ضرورتی است برای بقای ملی:

با توضیح عناصر سازنده ملت، ما به تفهیم این مطلب پرداختیم که با وجودی که یک «ملت» تمام مراحل تکوین خویش را پیموده باشد، نمی تواند منحیث یک «ملیت» مشخص شناخته شود و حایز یک «هویت ملی» گردد که شاخص هویت ملی، نام و عنوان یک ملت است، که این نام برای ملت سراسری کنونی افغانستان، کلمه «افغان» می باشد.

سوال این جاست که چگونه فرو گذاشت نام و یا اغتشاش در هویت ملی، بقای یک ملت را مصدوم می سازد؟ پاسخ بدین سؤال را ما به اختصار، در هر دو بعد نظری و عملی، در صحنه ملی و پهنه جهانی می بینیم.

ما گفتیم که نام و عنوان یک ملت، هویت ملی آن کتله انسانی است که بدون آن عنوان اگر تمام اجزای یک ملت متراکم شده باشد، تا زمانیکه آن کتله، واجد یک نام نشده است، هویت آن پنهان است که با یافتن یک اسم و یا عنوان، این اجزای متعدد، به یک کل منطقی تبدیل می شود. این کل منطقی با وجودی که ذهنی است اما دارای یک محتوی عینی و ملموس می باشد.

این کل منطقی که در قالب یک عنوان تجسم می یابد، از یک سو عامل شناخت و تفکیک این واحد ملی از سایر ملل است، از سوی دیگر حامل حقوق و امتیازات و وجایب الزاماتی برای این کتله ملی است. به همین دلیل است که تذکره تابعیت، صرفاً یک وسیله شناسائی چون کارت شناسائی و یا پاسپورت نیست، بلکه یک مقوله اجتماعی است، که دارندگان آنرا متعهد به قبول وظایف و مسؤولیتهایی می سازد و هم چنان امتیازات و حقوقی را به آنها اعطا می کند، که ما همه به سادگی می توانیم این حقوق و وجایب ملی را بشماریم؛ اما آنچه مورد بحث ماست، آنست که آیا ما می توانیم از تمام امتیازات مادی و معنوی یک ملت استفاده کنیم، ولی از تعهد خویش در حفظ و گرامی داشت هویت این ملت، که بخشی از وجبیه ماست، فرار کنیم. از تمام برخورداریهای ملی در مجموع نفع ببریم و باز ادعا کنیم که ما صرف به وجایب محلی و هویت منطقی خود وفادار هستیم و پروائی از برای تمامیت ارضی و هویت ملی و حفظ وحدت ملی نداریم؟

■ آیا چنین موضع گیری خصمانه در برابر هویت ملی، به مثابه عنصر سازنده و شناساننده و متحد کننده یک

ملت، در حقیقت یک نیت و اقدام، خرابکارانه، مغشوش سازنده و پراکنده کننده ملی نیست؟

■ و آیا با چنین جفائی بر یک ملت، بقای آن ملت به خطر نمی افتد؟

اما آنچه این نیت و خیره سری منافی منافع ملت افغانستان را تا سرحد عصیان ضد ملی و ضد انسان معصوم افغانستان و خامت می دهد و آنرا از حدود یک تحلیل نظری، فراتر می برد، اوضاع ملی و شرایط ناگوار داخلی و موج روفنده و کشنده بی بند و بار اقتصاد مسلط جهانی است که پافشاری بر استحکام و استناد ملیت افغانی را نه به مثابه یک الزام ملی، بلکه منیحت یک ضرورت مرگ زندگی اهمیت می بخشد.

اوضاع کنونی افغانستان که اگر تمام تلفات انسانی، خسارات مالی، سرسام فرهنگی و انهدام تاریخی بعد از تجاوز شوروی را تا همین اکنون به یک سو بگذاریم، باز هم اوضاع حاکم بر کشور و ملت افغانستان را چنان لرزنده و شکننده می یابیم که کوچکترین ضربتی می تواند، خسارات عظیم مادی و معنوی پدید آورد، به خصوص سلامت و ثبات ملی، چنان مجروح و متزلزل ساخته شده است که اگر کوچکترین سنگی از این تهداب کنده می شود سرنگونی کلی این بنا را به دنبال خواهد آورد.

زیرا

- کشوری که سرنوشت سیاسی و ملی آن دستخوش بیگانگان است، و کلیه ساختمان سیاسی آن محصول توافقات بیرونی است، و کلیه کرسی های حاکمیت ملی در پیوند و توسط مراجع بیرون از سرحدات آنست، تثبیت و تعیین می شود.
- کشوری که عواید ملی آن، حتی معاشات اراکین دولتی و مأمورین ملکی را پوره نمی کند چه رسد به طرح های انکشافی برای رشد اقتصاد ملی، و با آنکه این ملت بر روی خزانه هایی نشسته است اما کار گزاران سیاسی، کجکول به گردن، دروازه های بیرونی را می کوبند.
- کشوری که نیرو های امنیتی و دفاع ملی آن منتظر تصویب بودجه خود در پارلمان های خارجی هستند که با انسداد آن، هر آن، کشور و ملت افغانستان تا سرحد پاشیدگی امنیتی می رود.
- کشوری که تولید ملی آن زهر است، و بازار اسعار و اقتصادش با این منبع ناپاک، توازن یافته است.
- کشوری که زبان و فرهنگش روز بروز بیگانه تر و نا مأنوس تر می گردد.
- کشوری که مرجع تمثیل ملی آن نمی تواند، دم از هویت ملی بزند و نام ملت خود را حفظ و حراست کند.
- آیا در چنین کشوری که نامش در یک تابلوی خیره رنگ بر یک دیوار نیمه ریخته آویزان است، آیا تخریب این تابلو و دور اندازی این نام، در حقیقت کوبیدن آخرین میخ بر تابوت این ملت نیست؟ و مفهوم انهدام ملی را تکمیل نمی کند.

در پهنای جهان که موج امپریالیزم نوین، کلیه جهانواران و همسایه خوران را به تکاپوی نفرت انگیزی انداخته است، تلاش بی آزرمی در جریان است تا هر کدام، ملت غیر از خود را تا جایی که مقدور است بچاپند و ارزش های او را، فرهنگ او را، تاریخ او را، مقدسات او را و بالاخره هویت او را نابود کنند، تا بتوانند یک کتله مشتت و پراکنده و یک توده بی نام و نشان و یک مردم بی سر و پا را چون گله های گوسفندان در جهت منافع و انظار خویش برانند.

- آیا در چنین اوضاعی داشتن یک استناد ملی و یک پایگاه انسانی بخاطر اسقرار و استمرار یک ملت، یک ضرورت حیاتی نیست؟
- آیا تلاش های دانسته و یا ندانسته در انحلال هویت یک ملت و انفجار وحدت یک ملت، در چنین اوضاع نفرت انگیز مسلط بر حیات ملی و سرنوشت جهانی، یک جفای نا بخشودنی در برابر انسان افغان و انسانیت در مجموع نیست؟

پایان

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ